

شهید مزاری و عدالت اجتماعی

عزیزالله علیزاده مالستانی

اقسام عدالت:

عدالت یک مرتبه است که نسبت آن به خدا داده می شود، و بار دیگر به مردم. عدالت خدا یا در تکوین است، یا در تشریح و یا در جزاء. و عدالت در انسان یا فردی است یا اجتماعی.

عدالت تکوینی:

عدالت در تکوین عبارت است از: «وضع الشيء في موضعه» بدین مفهوم که خدای تعالی جهان هستی را آن چنان منظم، دقیق و حساب شده آفریده است که تمامی اجزای بزرگ و کوچک آن، در جایی که متناسب با آن است قرار داده

اگر اقسام و شقوق عدالت بیان نشود، یک تعریف جامع از آن مشکل است و همه اقسام آن در یک تعریف نمی گنجد؛ پس لازم است اول شقوق و اقسام آن بیان گردد و انگهی هر یک در جایش تعریف گردد، و بالاخره عدالت اجتماعی تبیین و تفسیر شود، و در مرحله سوم ببینیم که مزاری به عنوان تجسم خواست ها و آرزوهای بخش عظیمی از مردم افغانستان، از عدالت اجتماعی چه تصویر و برداشتی داشت، و جنگ های واقع در کابل برای چه بود؟ شورای نظام، سیاف و بالاخره طالبان برای چه منظوری مردم ما را کوبیدند؟

دو: استحکام و ابدیت، یعنی جهان اگر برای همیشه پایدار و باقی است، و کمترین خللی در آن راه نیافته و راه نمی یابد، به همین جهت است که هر پدیده آن در جایی قرار گرفته است که شایسته آن است. «وبالعدل قامت السموات والأرض»^۱.

عدالت تشریحی:

عدالت در تشریح و قانونگذاری، عبارت است از حسن و قبح عملی، بدین مفهوم که احکام و قوانین شرع مطابق است با مصالح و مفاسدی که در تعلقات آن احکام است. مثلاً عبادات اگر واجب شده است برای این است که در عبادات یک سلسله مصالح نفس الامریه وجود دارد. قمار، زنا، شرب خمر، ربا و... اگر تحریم شده است برای این است که در آنها مفاسدی وجود دارد. پس از این جهت در قانونگذاری و اوامر و نواهی الهی عدالت کاملاً رعایت شده و برای هرکسی به اندازه طاقت و توان او تکلیف معین گردیده است. عدالت در جزاء به این مفهوم است که برای هرکسی به میزان کردار نیک و بدش پاداش و کیفر

شده است، مدارها و فواصل نیز معین است که: «والمیزان فی القیاس»^۲. اگر یک ذره را برگیری از جای فرو ریزد همه عالم سراپای عدالت در تکوین دو چیز را متجلی می سازد: یک: حسن و زیبایی، حسن چیزی است که طبع بدان متمایل باشد و به سوی آن جذب شود. و منشأ پیدایش حسن، قرار دادن هر چیزی است که سزاوار آن است، و این تناسب را به وجود آورد، و هر ترکیب طبیعی یا صنعتی که جایگاه اجزای آن متناسب باشد، طبع بدان متمایل می شود و به خوبی آن اعتراف می نماید.

آیه شریفه «ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه»^۱ آن خدا پروردگار شما است که نیست خدایی جز او، آفریننده هر چیزی است پس او را پرستش نمایید. به ضمیمه آیه «الذی احسن کل شیء خلقه»^۲ آن چنان خدایی که خلقت هر چیزی را نیکو گردانید، می رساند که خلقت دایره مدار حسن است، و این دو متلازم و متصادق هستند. و این بدان جهت است که پدیده های خلقت هر یک در جایگاه مناسب خود قرار دارد.

۱. سوره انعام، آیه ۱۰۲.

۲. سوره سجد، آیه ۷.

۳. تفسیر صافی.

داده شود. عدالت در انسان به نوبه خود به دو بخش تقسیم می‌گردد: یک - عدالت فردی، دو - عدالت اجتماعی.

عدالت فردی

برقراری عدالت که یکی از اهداف برانگیختن پیامبران است، تنها به عدالت اجتماعی منحصر نمی‌شود، بلکه انسان‌ها این مأموریت را نیز دارند که نسبت به شخص خودشان نیز عدالت را مراعات نمایند و آن عبارت است از مهار کردن تمایلات طبیعی، و متعادل کردن صفات و ملکات نفسی. اسلام با آنکه تمایلات طبیعی و پدیده‌های میل و کششی که انسان را به سوی موضوعی که آن را برای خود مفید تشخیص می‌دهد، می‌کشاند، قبول کرده و به رسمیت شناخته است، و این پدیده‌های باطنی را اساسی‌ترین وسیله حفظ ذات و بنیادی‌ترین عامل ادامه حیات می‌داند مانند غریزه حب ذات و مال، غریزه جنسی، خشم، حسد، سخاوت، محبت، شجاعت و... ولی آزاد گذاشتن اینها را تجویز نمی‌کند، بلکه باید هر کدام در موردش اعمال شود و در مدار خود بچرخد، تا بتواند هرکاری را که سعادت آدمی را تأمین می‌نماید انجام

دهد و هرکاری که مایه بدبختی آدمی است ترک نماید و با طغیان هوا و هوس بستیزد.

پیامبران اگر برای برقراری عدالت در اجتماع فرستاده شده‌اند، برای تحقق عدالت در افراد نیز برگزیده شده‌اند، چه آنکه به فرموده پیشوای عدالت انسانی حضرت علی علیه السلام که: «قد لزم نفسه الحلال، فکان اول عدله نفی الهوی عن نفسه»^۱ کسی که خود را برای اقامه عدل و ادا کرده است، اولین عدالتی را که باید اجراء نماید، مهار کردن طغیان و سرکشی هوا و هوس نفسانی است، زیرا فردی که نتواند در باره اداره حیات خویشتن و آن همه قوا و استعدادهایی که دارد، عدالت بورزد، و خود را از تباها شدن در طوفان هوا و هوس نجات دهد، چگونه می‌تواند در باره دیگران عدالت بورزد؟ و آن جامعه‌ای که نتواند در تشکل و همزیستی خود عدالت را برقرار نماید، چگونه می‌تواند جوامع دیگر را به عدالت و ادا نماید؟

عدالت اجتماعی

اولین مفهومی که از عدالت اجتماعی در اذهان تداعی می‌شود، مساوات و برابری

۱. المعجم المفهرس خطبه ۸۷ ص ۳۲

انسان‌ها است در بهره‌مندی‌های زندگی. چون مفهوم عدالت را با مفهوم مساوات یکی می‌دانند. و این از موضوعاتی است که ابهام دارد و نیاز دارد به تفکیک و تجزیه و تحلیل، و باید بدانیم که منظور از مساوات چیست؟ اگر منظور از مساوات، این باشد که همه افراد انسانی، در جهت بهره‌مندی‌های زندگی یکسان و یکنواخت باشد، غذای مساوی، خانه مساوی، شغل مساوی، ورزش مساوی، احترام و حقوق مساوی داشته باشند، این نه مطابق با عقل و منطق است و نه شدنی. (؟؟؟)

به دلیل آنکه مطلوب و خواسته‌های انسانی قابلیت تقسیم مساویانه را ندارد. ارسطو می‌گوید: «هرآنچه که انسان به دنبال آن می‌گردد و آن را مایهٔ سعادت خود می‌داند در نه چیز خلاصه می‌شود که سه‌تای آن در بدن است: سلامت، قدرت و زیبایی خصوصاً در زن‌ها. و سه‌تای آن در روح است: حکمت، عدالت و شجاعت. و سه دیگر آن خارج از محدودهٔ وجود آدمی است از قبیل مال و ثروت، قبیله و فامیل و پست و مقام. و هیچ یک امکان ندارد که بین افراد، برابر تقسیم شود. آیا امکان دارد که فامیل داشتن و محبوبیت در دلها را برابر تقسیم کرد؟ مکننت‌ها و مقام‌های

انسان را چگونه می‌توان مساوی تقسیم کرد؟ و در کجای دنیا عملی شده است؟ و اینها از چیزهایی است که در اختیار بشر نیست.»

اگر مطلب به این شکل مطرح شود که چه می‌شود مساوات را لااقل در مواردی که در اختیار بشر است پیاده کرد، مثلاً در ثروت‌های مادی. می‌گوییم این هم شدنی نیست چون بر خلاف قوانین خلقت و نظام آفرینش است. آن چنان که انسان‌ها از نظر قیافه و شکل ظاهری یکسان و یکنواخت نیستند، حالات روحی، ذوق و سلیقه، عواطف و احساسات، قدرت بدنی و استعدادهای متنوع نیز بین احاد انسانی برابر تقسیم نشده است، و هیچ دو انسانی را، هرچند که دو قلو هم باشند، نتوان یافت که از تمام جهات برابر باشند که این خود فلسفه‌ای دارد و عجلتاً مورد نظر این مقاله نیست.

یکی ذوق هنر دارد، دیگری اندیشهٔ سیاست، سومی روحیهٔ پرخاشگری، چهارمی مهارت تجارت و.... در اتحاد شوروی نبوغ سیاسی لنین و قدرت نظامی‌گری استالین را چه کسی داشت؟ تفاوت انسان‌ها از نظر استعدادهای ذاتی یک واقعیت عینی انکارناپذیر است، اختلافات انسان‌ها در جهت تلاش

وزحمت، خلوص و صمیمیت، تنبلی و کم‌کاری و... هم یک واقعیت انکارناپذیر است. بر اساس این تفاوت‌ها و اختلافات، بازدهی و محصول کارها یکسان نخواهد بود بلکه متفاوت است.

پس اگر محصول کار همه یکسان توزیع شود، و همه ارزش اجتماعی واحدی داشته باشند، آیا این بی‌عدالتی و ظلم نیست؟ و انسان‌های تلاشگر را، از سعی و کوشش باز نمی‌دارد؟ و استعدادها را خفه نمی‌کند؟ در اتحاد شوروی در زمان اوج حاکمیت مارکسیسم - لنینیسم که بر همین مبنا استوار بود، چرا چندین بار قانون اساسی خود را تغییر داد و اصلاح نمود؟ و...

عدالت به معنای تساوی مطلق و برابری همه جانبه، به دلیل آنکه زیان‌هایی را در پی دارد و عملی نیست، اسلام هم آن را نفی کرده است: «ام نجعل الذین آمنوا وعملوا الصالحات كالمفسدين في الارض ام نجعل المتقين كالفجار»^۱ «هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون انما يستدكر اولوالالباب»^۲ «هل يستوى الاعمي والبصير»^۳ «فُضِّلَ اللهُ المِجَاهِدِينَ عَلَى القَاعِدِينَ»^۴ «لا يستوى منكم من انفق من

قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد وقاتلوا...»^۵ «افتجعل المسلمين كالمجرمين؟»^۶ «لا يستوى القاعدون من المؤمنين غير اولى الضرر والمجاهدون في سبيل الله باموالهم وانفسهم، فُضِّلَ اللهُ المِجَاهِدِينَ باموالهم وانفسهم على القاعدين درجة...»^۷ (نساء، ۹۵).

علی علیه السّلام که پیشوای عدالت‌خواهان است و از هر کس بهتر معنای عدالت را می‌فهمد، می‌فرماید: «ولا يكونن المحسن والمسيء عندك بمنزلة سواء، فان في ذلك تزهداً لاهل الاحسان في الاحسان، وتدريباً لاهل الاسائة على الاسائة، والزم كلأ منهم ما الزم نفسه»^۸

نیکوکار و بدکار نباید در نظرت مساوی باشد، که این روش، نیکوکاران را به نیکوکاری بی‌رغبت سازد، و بدکاران را به بدکاری جرأت دهد و مجرب سازد، بلکه هر یک را مطابق آنچه که انجام داده‌اند پاداش دهی.

۱. سوره مبارکه ص آیه ۲۸

۲. سوره مبارکه زمر آیه ۹

۳. رعد آیه ۱۷

۴. نساء ۹۵

۵. سوره مبارکه حدید آیه ۱۰

۶. سوره مبارکه قلم آیه ۳۴

۷. سوره مبارکه نساء آیه ۹۵

۸. نهج البلاغه فیض ص ۱۰۰۰

دیگر، عدالت اجتماعی، ایجاد شرایط برای همه به طور یکسان و رفع موانع برای همه به طور یکسان. و عدالت بدین معنی است که توازن و تعادل جوامع را از سرخورد و انحراف و سقوط حفظ می‌کند.

از علی علیه السلام پرسیدند که عدل یا بخشش کدام بهتر است؟ فرمود: «عدالت هر چیزی را بدان جا می‌نهد که مناسب آن است و بخشش آن را از جایش بیرون نماید. عدالت تدبیرکننده‌ای است به سود همگان و بخشش به سود خاصان است، پس عدل شریفتر و بافضیلت‌تر است»^۱.

عدالت فردی، یک حسنه اخلاقی است، خوب است انسان عادل باشد، اهل رضا و تسلیم باشد، در مصیبت‌ها صابر و در غمها شاکر باشد، ولی عدالت اجتماعی یک اصل بزرگ اسلامی و یک وظیفه دینی است.

استاد شهید فرمود: آنکه در طول تاریخ افغانستان یک جنرال برای مردم هزاره نبود، طبیعتاً چنین چیزی نبود که مردم هزاره لیاقت جنرال شدن را ندارند، سیاست این طور تجویز می‌کرد که از یک نژاد از مادر جنرال متولد شود

از آنجایی که زندگی انسان، میدان مسابقه است به سوی خیرات و نیکی‌ها، به جانب کسب امتیازات و فضایل انسانی و... «فاستبقوا الخیرات» (نساء، ۴۸)، «لایسبقکم بالعمل به غیرکم» (وصیت امام (ع) به حسنین (علیهما السلام)).

در چنین موردی مساوات، مساوی با عدالت است، بدین معنی که میدان مسابقه باید به روی همه باز باشد، و برای همه افراد اجتماع امکانات و وسایل مساوی داده شود و تبعیضی در کار نباشد؛ شرایط برای همه به طور مساوی فراهم گردد. اگر چنانچه فرزندی کسی که اعتبار اجتماعی دارد، برای تحصیل قبول شود و امکانات لازم در جهت تحصیل او فراهم شود، اما فرزندی که نام و نشان اجتماعی ندارد، در مکتب پذیرفته نشود و امکانات و وسایل لازم در جهت درس خواندنش فراهم آورده نشود، این ظلم است و بی‌عدالتی. عدالت اجتماعی به معنای رعایت مساوات در جعل قانون و در اجرای آن است؛ یعنی قانون به گونه‌ای وضع شود که برای همه امکانات مساوی، برای پیشرفت و استفاده و سیر مدارج ترقی قابل شود و برای افراد، به بهانه‌های غیرطبیعی مانع ایجاد نکنند. به تعبیر

۱. نامه ۲۸ نهج البلاغه فیض ص ۹۸۷

۲. حکمت ۲۲۷ المعجم المفهرس ص ۱۲۳

و یک مردم دیگر در طول تاریخش یک جنرال نداشته باشد. حالا در اثر لیاقت و شایستگی مردم ما دارای سی و چهل جنرال می‌باشیم. پس طبیعت این طور نیست، سیاست‌ها است که چنین می‌کنند که یکی باید پادشا باشد و یکی جنرال، یکی خدمتکار و عملاً این مملکت باشد و در سیاست حق نداشته باشد. در گذشته معمول بود که هر صاحب منصب عسکری از مردم هزاره به عنوان صادقترین مردم، خدمتکار انتخاب می‌نمود و در پهلوی خانواده و ناموس خود می‌بردند، چطور بود که این مردم برای ناموس اینها صادق بودند ولی برای یک کاتبی صادق نبودند؟! «فان في العدل سنة من ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق»^۱

در عدالت فراخنائی و گشایشی زیاده است، عدل ظرفیتی است و وسیع که همه طبقات و اقشار را در خود می‌گنجاند و حقوق همه به صاحبش پرداخته می‌شود، ولی کسی که عدالت برایش تنگی نماید، در ظرفیت ظلم در تنگنایی بیشتر قرار خواهد گرفت، زیرا در این شرایط یک عده هستند که به حقوق خود رسیده و به حقوق دیگران نیز تجاوز نموده‌اند و این زمینه انفجارات عمومی را فراهم می‌سازد و...

وقتی که در شرایط مساوی و فراهم آوردن امکانات مساوی، همه وارد عمل شدند، مثلاً تحصیلات خود را به آخر رساندند، قهراً محصول زحمات کسی که زیاد تلاش کرد و با ذوق و استعداد قوی داشته، از یک تنبل بی‌ذوق بیشتر است، بنا بر این اگر نمره‌های مساوی برای همه داده شود، این بی‌عدالتی و ظلم است و موجب از کار افتادن قریحه‌ها و استعداد‌های انسانی و بروز عقده‌ها و ناراحتی‌های درونی.

اما اگر مساوات را به گونه‌ای دیگر معنا نماییم، مساوی با عدالت خواهد بود، و آن اینکه در اجتماعات انسانی هر فردی و صنفی و قومی و... بر اساس به کار انداختن استعداد‌های ذاتی و یا کار و تلاش و زحمت خود و روی معیار بازدهی که به جامعه خود دارد، یک سلسله حقوقی نسبت به جامعه پیدا می‌کند و باید هر صاحب حقی به صاحب حق خود برسد، ولی در رساندن حق به صاحبانش و در نحوه برقراری حق، بین افراد، اصناف، نژادها و... تبعیض نباشد و مساویانه رفتار شود، و چنین نباشد که حق این دسته کاملاً مراعات شود و در مورد اجرای حق آن دسته دیگر تعطل

۱. المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، خطبه ۱۵ ص ۸۷۵

به اجتماع می‌رسد، به همان میزان حقوق پیدا می‌نماید؛ اما در اجرا و برآوردن حق، باید بین افراد و تشکیلات‌های اجتماعی، تفاوت و تبعیض نباشد.

بنا بر آنچه گفته شد، معنای اصلی عدل، اقامه مساوات میان امور است، بدین معنی که به هرامری آنچه که سزاوار است بدهی، و هر چیزی در هر جایی که مستحق آن است قرار دهی.

با بیان فنی‌تر و علمی‌تر، عدالت اجتماعی یعنی: «اعطاء كل ذي حق حقه» و «وضع الشيء في موضعه» است. یعنی هر کسی و مردمی که به حکم شرع و عقل یا عرف، مستحق جایگاهی است، باید در آن جایگاه قرار داده شود، و با هر یک از افراد جامعه طوری رفتار شود که مستحق آن است و در جایی قرار داده شود که سزاوار آن است. به نیکوکار به خاطر نیکویی او، نیکویی کردن و بدکار را به خاطر بدیش، مجازات کردن است؛ حق مظلوم را از ظالم ستاندن و در اجرای قانون، تبعیض قایل نشدن است؛ میان امور اقامه مساوات کردن و به هرامری هر آنچه که سزاوار آن است دادن و هر چیزی را در جای واقعی خود که مستحق آن است قرار دادن است.

و بی‌اعتنایی شود. مثلاً در یک اجتماعی که اکثریت آن از یک قومند و اقلیت آن از قوم دیگر، یا اکثریت مسلمانند و اقلیت غیر مسلمان، معنای عدالت اجتماعی این است که جنبه اکثریت و اقلیت به طور مساویانه به حق خود برسند، در حق رسانی و اجرای حقوق تبعیضی نباشد، نه آنکه همه حق مساوی داشته باشند.

زیرا معقول نیست که همه افراد انسانی و یا دسته‌ها و سازمان‌های اجتماعی، زنده و مرده‌اش، خادم و خائنش، از هر جهت حق برابر داشته باشند، چون منشأ پیدایش حق، استعداد و لیاقت، میزان کار و خدمت، تلاش و صداقت‌مندی و امثال اینهاست که از این نظر چه آحاد انسانی و چه دسته‌های اجتماعی یکسان نیستند. یکی در متن گیر و دار و کشمکش است و مردانه از مردم خود دفاع می‌نماید، و آن دیگری از دور هم دستش در این آتش گرم نمی‌شود و در دنیای متمدن و آباد به سیر و سیاحت و تفریح می‌گذرانند و یا دست اندر کار معامله و خیانتند و یا در اندیشه تجدید فراش. اگر برای همه حقوق مساوی داده شود، این عین بی‌عدالتی و ظلم است. بلکه هر کسی و هر دسته‌ای به همان میزانی که کارایی دارد و سودش

این بحث ما را بر آن وامی دارد که پیش از همه چیز، حق را بشناسیم که حق چیست و منشأ پیدایش آن چیست؟ خیلی‌ها نسنجیده عدالت را عبارت از تساوی و برابری عمومی بین انسان‌ها دانسته و آن را بر یک مبنای اعتقادی و فلسفه‌ای علمی استوار میدانند. بلی، تمامی انسان‌ها از آن جهت که انسانند و به یک پدر و مادر منتهی می‌شوند، حقوق انسانی برابر دارند؛ سفید بودن، اروپایی بودن، عربی بودن و... ملاک امتیاز و برتری حقوقی شده نمی‌تواند، و علی علیه السلام در نامه‌ای به مالک اشتر می‌نویسد: «ولا تكونن سبعا ضارباً تنتنم اكلهم، فانهم صنفان: اما اخ لك في الدين، واما نظير لك في الخلق»^۱، چون جانوران شکاری مباش که خوردنشان را غنیمت شماری، چه رعیت دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی‌اند، و دسته دیگر در آفرینش با تو همانندند. ولی این بدین معنا نیست که انسان‌ها در کمالات روحی و استعدادهای ذاتی و در سعی و تلاش برابرند، پس باید حقوق برابر داشته باشند؛ بلی، در جایی که منشأ پیدایش حق، انسانیت انسان باشد، انسان‌ها حقوق انسانی برابر دارند. تساوی، وقتی مساوی با مساوات است که استحقاق‌ها

مساوی باشد. می‌خواهم مطلب فوق را این‌گونه خلاصه نمایم که عدالت اجتماعی دایره مدار حق است. در هر نظام اجتماعی که در حق‌گذاری مساویانه رفتار می‌شود و در اجرای حقوق تبعیض نمی‌شود، آن نظام دارای عدالت اجتماعی است. اما اینکه ما از کجا بدانیم حق چیست و چه کسی حق بیشتر و چه کسی حق کمتر دارد، این بحث دیگری است که مربوط می‌شود به منشأ پیدایش حق که با طبیعت و انسانیت انسان است که در این صورت همه انسان‌ها حقوق برابر دارند، یا استعدادهای ذاتی، لیاقت و کارایی، تلاش و علاقمندی و... است که در این صورت، انسان‌ها نه حقوق برابر دارند و نه جایگاه برابر. اگر یک کارشناس در مسایل سیاسی - اجتماعی را بیل در دستش بدهی تا مستراح‌ها و خاکروب‌های کوچه‌های شهر را پاک نماید، و یک بی‌سوادی که کمترین تجربه در این مسایل ندارد، بالای کرسی قضاوت بنشانی، این بر خلاف وضع و خلاف عدل است و هر نظامی که وضعش روی این معیار باشد، در هم فروریختن آن قطعی است. قرآن هم می‌فرماید: «امانت‌ها را به اهلش

قلمرو وسیع از روی زمین که برایش میسر بود، «از کفش کهنه‌ای که خود آن را پینه می‌زد، بی‌ارزستر می‌دانست، مگر آنکه بتواند حقی را برپای دارد و یا باطلی را براندازد»^۱. و این از آن جهت است که حق سنگین است و اقامه آن، کار هرکسی نیست: «والحق کله ثقیل»، حق‌گذاری در همه جا دشوار است. حق در میدان توصیف فراخ‌ترین چیزها است و میدان وسیع دارد، ولی در میدان عمل و انصاف، تنگ‌ترین چیزها است، و علی علیه السلام هر جامعه‌ای را که در آن بدون ترس و لکنت زبان، حق بیچارگان از زورمندان خواسته نمی‌شود، پاک و مقدس نمی‌داند.

عظمت و ارزش حقوق انسانی به مثابه آن است که خدای تعالی برای برقراری آن، جهاد را بر بندگانش واجب کرده است. مثلاً کابل، خانه مشترک تمامی مردم ساکن در افغانستان است، هرکسی حق زیستن آزاد را در آنجا دارد، ولی آنگاه که لااقل از هم‌عین حق خود محروم بمانند و از خانه و دیار خود بیرون رانده می‌شوند، خانه‌های آنان ویران و اموال و دارایی‌شان به تاراج و یغما برده شوند، خداوند می‌فرماید

۱. سوره مبارکه نساء، آیه ۵۸

۲. خطبه ۳۳ معجم المفهرس ص ۲۳

بسپارید و به عدالت حکم برانید»^۱. امانت مفهوم گسترده‌ای دارد، مشاغل و مکنت‌های اجتماعی را نیز شامل می‌شود، چه اگر امانت به معنای خاص آن منظور باشد، باید می‌گفت: امانت‌ها را به صاحبانش برسانید.

و بر مدعای خود شواهدی از قرآن و نهج البلاغه نیز داریم:

اما قرآن در سوره مائده، آیه ۸ می‌فرماید: «کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شنتان قوم علی ان لاتعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی».

و در سوره نساء، آیه ۱۳۰ می‌فرماید: «کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی انفسکم او الوالدین والاقربین». مفاد هر دو آیه قرآنی، این است که عدالت را حتی در مورد دشمنان خود نادیده نگیرید، و این بدین معنی است که در مورد اجرای حق بین خود و دشمنان خود، تبعیض قایل نشوید و حق را به صاحبانش برسانید، هرچند دشمن شما باشد و این کار به ضرر شما یا پدر و مادر و نزدیکان شما تمام شود.

اما نهج البلاغه، علی علیه السلام که عدالت مجسم بود، نه تنها عدالتخواه بود بلکه زندگی‌اش، رفتار و قضاوتش عین عدالت بود و برای اجرای عدالت اجتماعی حکم می‌راند، حکومت بر

که: «برای اینهایی که مظلوم و تحت ستم قرار گرفته وبدون حق از خانه ودیوار خود بیرون رانده شده‌اند، اذن جهاد داده شده است»^۱

«چرا در راه خدا و برای نجات مستضعفین از مردان کهنسال، زنان و کودکانی که جریشان این است که می‌گویند: «پروردگار ما خداست، چرا دست به قبضه اسلحه نبرده وبه جهاد بر نمی‌خیزید»؟^۲

علی علیه السلام، دقت وشکیبایی در مورد اجرای حق را هرچند برایش دشوار تمام شود، لازم می‌شمرد چون پایان آن دلپسند است، و در طی نامه‌ای به مالک اشتر می‌فرماید: «والزم الحق من لزمه من القریب والبعید، وکن فی ذلك صابراً محتسباً، واقعاً ذلك من قرابتك وخاصیتك حیث وقع، وابتغ عاقبتہ بما یثقل علیك منه، فان مغیبة ذلك محمودة».^۳ *ترجمه: مالک اشتر! حق را اجراء کن برای کسانی که شایستگی آن را دارند، و در این کار شکیبا و حسابگر باش، و در اجرای حق هرچند به زیان خویشان و دستیارانت باشد، بی‌باک و کوشا باش، و این کار گرچه بر تو گران آید، اما به پایان آن امیدوار باش که پسندیده است و سرانجام آن فرخنده.*

وبرای هرچیزی حقی قایل است حتی قطعه‌های زمین ومورچه ورعایت آن را محترم می‌شمارد وضیاع آن را رضایت نمی‌دهد: «والله لو اعطیت الاقالیم السبعة بما تحت افلاکها علی ان اعصى الله فی نعمة اسلبها جلب شعيرة ما فعلته»^۴.

به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه که در زیر آسمان‌ها است به من بدهند و این کار موجب شود که نافرمانی خدا را تعمیم و پوست جویی را از دهن مورچه‌ای به ناروا وبدون حق بر بایم، هرگز چنین نخواهم کرد.

عدالت اجتماعی مطابق با دو تعریف فوق، استحکام، ثبات و بقا را برای نظام‌های اجتماعی وسیستم‌های سیاسی ضمانت می‌نماید. بدین توضیح که آن چنان که استحکام و پایداری جهان هستی برای این است که روی قواعد عدل استوار است، ریز و بزرگ که تشکیل دهنده سنگ و خشت و برج و باروی این بنای عظیم است، در جایگاه مناسب وشایسته خود قرار دارد، هر جرمی در مدار معین وبا فاصله‌های

۱. سوره مبارکه حج آیه ۳۹

۲. نساء/ ۷۵

۳. نامه (۵۳) نهج البلاغه فیض من ۱۰۲۶

۴. المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه خطبه ۲۲۴ ص ۸۱

اجتماعی را، در برقراری عدالت می‌داند و عدالت را مبتنی بر اجرای حقوق افراد انسانی. در خطبه ۲۱۶ پس از آنکه حقوق متقابل رعیت و حکومت را تبیین می‌نماید، می‌فرماید که: «هرگاه رعیت حق حکومت و حکومت حق رعیت را ادا نمود، حق در میانشان ارجمند و قواعد دینشان برقرار، و نشانه‌های عدل و رستگاری آشکار و سنت‌ها در مواضع خود جاری گردد، و بر اثر آن روزگار اصلاح شود، و به پایداری دولت امید می‌رود و طمع‌های دشمنان از بین می‌رود.

اگر رعیت بر والی غلبه پیدا کند، یا والی بر رعیت تعدی و ستم نماید، آنگاه اختلاف کلمه پیدا شود، و نشانه‌های ستم آشکار و تباهی‌ها در دین بسیار و عمل به سنت‌ها رها شود، پس به خواهش نفس عمل گشته و احکام شرعی اجراء نشود، دردهای اشخاص زیاد شود، و برای ادا نشدن حق بزرگ و اجرای باطل و نادرست کسی اندوهگین نشود، پس آن زمان نیکوکاران خوار و بدکاران ارجمند گردند».

عدالت اجتماعی از دیدگاه شهید مزاری:

رهبر و پیشوای شهید ما که راه حل اساسی مشکلات کشور را در برقراری

معین در گردش هستند. در نظام‌های اجتماعی نیز وقتی که وظایف و مسؤلیت‌ها، متناسب با لیاقت‌ها و شایستگی‌ها تقسیم می‌شود، و در اعطای حقوق هر فردی، گروهی و قومی مساویانه رفتار شود، بدیهی است که هرکسی وظیفه متناسب با تخصص و ذوق و سلیقه خود را به خوبی پیش می‌برد، و از آنکه هرکس به حقوق رسیده و جدان‌ها راضی و استعدادها به کار می‌افتد و تشریک مساعی در پیشبرد امور اجتماع صورت می‌گیرد که در نتیجه حکومت‌ها دوام و کشورها آبادان می‌شود.

اگر در تقسیم پستها و مسؤلیت‌ها، لیاقت‌ها و کارایی‌ها در نظر گرفته نشود و در اعطای حقوق افراد و اقشار اجتماع تبعیض می‌شود، بی‌تردید که وجدان‌ها ناراضی و استعدادها از کار می‌افتد، عقده‌ها به انفجار می‌رسد و کم‌کاری افزایش می‌یابد و چرخ ماشین زندگی جامعه به یکبارگی می‌خوابد و پایه‌های لرزان حکومت‌ها در هم فرو می‌ریزد، و معنای فرموده حضرت پیامبر اسلام که: «الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظم» نیز همین است.

وعلی علیه السلام آن استوانه عدالت، برقراری ثبات و بقای نظام‌های

عدالت اجتماعی می‌دید، از این رو فریادش تحقق عدالت اجتماعی بود و آن را یک اصل اساسی برای حفظ تعادل از به هم خوردن می‌دانست، معنای عدالت اجتماعی را خوب فهمیده بود و ترسیمی که از عدالت اجتماعی داشت بسیار روشن بود. استاد، فاشیزم، برتری قومی و شئونیزم، انحصار و تبعیض را در قالب هر شخصی که ظاهر می‌شد، آن را مانع و سد راه عدالت می‌دید، چه در قالب عبدالرحمن خان ظاهرخان و ملا عمر، و چه در چهره مسعود، ربانی و هر قالب دیگر.

استاد با روشن بینی که مخصوص خودش بود، می‌فرمود: افغانستان کشوری است که قومیت‌ها و ملیت‌ها در آن به سر می‌برند، و در امتداد تاریخ، مردم این کشور روی عدالت اجتماعی را ندیده‌اند، خصوصاً در دو صد و پنجاه سال اخیر که از سیاه‌ترین و بدترین دوران تاریخ سیاسی این کشور است.

مرور به تاریخ گذشته افغانستان و جهاد چندین ساله علیه روس و دست نشاندگانش، به ما می‌گوید که در حفظ استقلال و تمامیت ارضی افغانستان و به گردش در آوردن چرخ اقتصاد کشور، تمامی اقوام به اندازه شعاع وجودی‌اش سهمیم بوده است، ولی اکثریت طوایف

این کشور، از اساسی‌ترین حقوق انسان خود محروم بوده‌اند.

مهم‌ترین حقی که انسان دارد آزادی در عقیده و پیروی از مذهب و مسلکی است که خود، آن را انتخاب کرده است؛ در حالی که جمعیت عظیمی از ساکنین افغانستان، نه تنها فقهش، فقه رسمی کشور نبوده، بلکه به دلیل پیروی از فقه جعفری قوانین او تحقیر گردیده و در تقیه به سر برده است.

حق رأی و تعیین سرنوشت و حق تصمیم‌گیری در مورد امور کشور و تشکیل سیستم‌های حکومتی، یکی دیگر از حقوق عمده انسان است که خداوند این حق را برای انسان داده و او را مسئول ساختن سرنوشت خود و جامعه‌اش قرار داده است، ولی بخش‌های عمده‌ای از مردم ساکن در افغانستان، کمترین حقی در تصمیم‌گیری امور کشوری نداشته‌اند.

حق تدریس و تحصیل برای ارتقاء به مدارج بالا و کسب امتیازات انسانی، از جمله حقوقی است که هر فرد کشور به طور مساوی باید داشته باشد، برای همه امکانات مساوی، ایجاد شرایط مساوی و رفع موانع برای همه به طور یکسان فراهم آورده شود، تا همه بتوانند با استفاده از آن به مدارج عالی صعود

کنند، و برای هیچ فردی و قومی به بهانه غیر طبیعی مانع ایجاد نشود.

در حالی که در این زمینه آن چنان قوانین ظالمانه را وضع کرده بودند که برای عده‌ای از اقوام و ملیت‌ها، این زمینه فراهم نمی‌شد که در رشته مطابق با ذوق و دلخواه خود تحصیل نموده و در آن رشته تخصص پیدا نمایند. استاد شهید می‌فرمود: «آنکه در طول تاریخ افغانستان یک جنرال برای مردم هزاره نبود، طبیعتاً چنین چیزی نبود که هزاره لیاقت جنرال شدن را ندارد، سیاست این طور تجویز می‌کرد از یک نژاد از مادر جنرال متولد شود، و یک مردم دیگر در طول تاریخ یک جنرال نداشته باشد، حالا در اثر لیاقت و شایستگی مردم، ما دارای سی‌چهل جنرال می‌باشیم. پس طبیعت این طور نیست، سیاست‌ها است که چنین می‌کنند که یکی باید پادشاه باشد و یکی جنرال باشد و یکی عمده و خدمتگزار این مملکت، و در سیاست حق نداشته باشد. در گذشته معمول بود که هر صاحب منصب عسکری، از مردم هزاره به عنوان صادق‌ترین مردم، خدمتکار انتخاب می‌نمود، و در پهلوی خانواده و ناموس خود می‌بردند؛ چطور بود که این مردم برای ناموس اینها صادق

بودند، ولی برای یک کاتبی صادق نبودند!؟»

آری سیاست‌های ظالمانه چنین اقتضایی را می‌کرد و این را به حساب طبیعت می‌گذاشت، یعنی که شما مردم نمی‌توانید جنرال شوید.

تاریخ هزاره‌ها با تبعیض شکل گرفته، زندگی هزاره‌ها با ستم و بیداد، گره خورده، تشکیلات اداری هزارجات به پارچه‌های متعددی تقسیم گردیده است و این مناطق پرنفوس در حاشیه سرحدات اداری ولایات قرار گرفته است، و سراسر هزارستان اسلامی را از همدیگر تجزیه کرده و هر بخشی را به یک ولایت پشتون ملحق کردند، و تنها یک ولایت مستقل را برای یک بخشی از هزارستان اسلامی تشکیل دادند، در حالی که این منطقه وسیع و پرنفوس، استعداد و ظرفیت لاقفل دوازده ولایت، از ولایات شرقی و جنوبی را دارد.

این سبب می‌شود که این مردم نتوانند از تخصیص‌های انکشافی ناچیز ولایت مربوطه به حد کافی و لازم مستفید شوند. ارزگان و غزنی، بخش اعظم از سکنه آن را مردم هزارستان تشکیل می‌دهد، ولی مرکز اداری - سیاسی آن درست در متن مناطق پشتون

نشین، بدون اندک ملاحظه‌ای در مورد بعد مسافت و موقعیت مرکزی آن، برگزیده شده است. در تاریکی این مکانیزم غلط، هزاره نه تنها مجال رسیدن به مرکز ولایات و بهره‌برداری از مزایای آن را نداشت، بلکه رؤیای تصویر خیال‌انگیز ولایت را نیز نمی‌توانست داشته باشد.

نتیجه شوم تقسیمات اداری این چنین ظالمانه را، آن چنان که از پیش شاهد بودیم، حالا نیز شاهد هستیم. در ساختار حکومت قدیم، از ۲۸ سناتور هزارستان بزرگ می‌بایست یک سناتور می‌داشت به حسب سهمیه ولایات، و از ۲۱۶ وکیل شورای ملی می‌بایست مثلاً ۱۶ وکیل می‌داشت. چه آنکه در تقسیمات السوالی‌ها، السوالی هر جمعیتی مانند جاغوری، دایکندی، دره صوف، حصه دوم بهسود که جمعیت آنها از ۱۴۰ هزار نفر متجاوز است هم یک وکیل، یک رأی، یک باب مکتب، یک شفاخانه و... واز السوالی‌هایی که تعداد نفوس آن به شانزده هزار نفر می‌رسد، هم یک وکیل، یک رأی، یک امتیاز و....

این از یک طرف حضور شخصیت‌های سیاسی هزاره را در صحنه‌های سیاسی مملکت مانع

می‌شود، واز طرف دیگر میزان فیصدی نفوس مردم ما را می‌نمایاند. زیرا از ۲۸ سناتور یک یا دو سناتور از قوم هزاره و از ۲۱۶ نفر وکیل شورای ملی ۱۶ یا ۲۰ آن از ملیت هزاره، نمایانگر فیصدی نفوس یا نفر می‌باشد.

فریاد مزاری در رابطه با این مسایل دردآور این بود که می‌گفت: ما عاشق قیافه کسی نیستیم، سه چیز در این مملکت در آینده می‌خواهیم:

یکی رسمیت مذهب ما؛

و دیگر آنکه تشکیلات ظالمانه بود باید تغییر کند؛

سوم آنکه شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد.

آن شهید فرزانه، قسمتی از دردهای بی‌عدالتی را در آخرین سخنرانی که سخنرانی وداعش بود، فریاد زد که... ولی مردم ما را ۶۲٪ را از بین برد، به عنوان غلام و کنیز از اینجا تا هند به فروش رفت، واز مالیات این کنیز و غلام فروشی در خزانه دولت که واریز می‌شد، کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر مقدار این پول را نوشته است.

وقتی که ۶۲٪ مردم مانا بود شد، از آن تاریخ تا حالا که بیش از صد سال می‌شود، ما محروم بودیم، تحقیر می‌شدیم، هزاره بودن عیب بود، شیعه

بسیده رها می‌کردند و قنوده‌ها را می‌خوردند، بیچاره صاحب بیده که به صد خون جگر توانسته علف‌ها را در یک جا جمع نماید و علوفه چند رأس گوسفندش نماید، وقتی می‌گفت: قنوده‌ها را چرا خوردی و خراب کردی؟ با بی‌اعتنایی می‌گفتند: تو باز کوده کو، باز کوده کو، تو کوده را یاد داری.

استاد شهید از غم مظلومیت مردمش می‌سوخت، و قلبش مالا مال بود از درد ورنج و محرومیت مردمش که ناشی بود از بی‌عدالتی، و فریاد او که چون زهره شیر مغز دشمن را می‌شکافت، این بود که: ما سرزمین افغانستان را سرزمین خود می‌دانیم، این خاک را برای آزادیش پیش از یک میلیون شهید دادیم، از وجب و جب این میهن دفاع می‌کنیم و بدین معنا نیست که ما حق نداشته باشیم، ما سرنوشت خود را تعیین نکنیم... و باید این مردم محروم حق زندگی کردن، حق تعیین سرنوشت خود را داشته باشند و خواهند داشت، روی این مسأله می‌ایستیم و پافشاری می‌کنیم. به نظر استاد شهید، یکی از عواملی که میزان حق را تعیین می‌کند اعم از حق سیاسی و غیره، حضور در صحنه و نقش عمده داشتن در آزادی افغانستان از اشغال بیگانگان که درست الهام گرفته از

بودن عیب بود، تعمد بود بر آنکه ما را نگذارند به مکتب‌ها، ما را نگذارند به کار کردن و تجارت، آنچه در این جامعه امتیاز به حساب می‌رفت، ما محروم بودیم. در زمان شاه محمود خان رسماً مکتوب می‌نویسد به وزارت فرهنگ که بچه‌های هزاره و شیعه را در مکتب‌های حربی پوهنتون و مکتب‌های ارزش‌دار نگیرند... شما غیر از آنکه جوالی‌کشی بکنید، بارپشت بکنید، در این مملکت ارزش نداشتید، افغان‌های کوچی در هزارجات می‌آمد، جای و پارچه و اینها را در سرخانه می‌گذاشت و می‌گفت: «من سال دیگر از اینجا پولش را می‌گیرم».

بلی زورگویی به همین مرحله رسیده بود که مردم ما در برابر یک عده کوچی هم اختیار مال خود را نداشتند. در بعضی از قسمت‌های هزارجات که علف کوه‌های مربوط به خود را درو کرده و برای آنکه جمع و برداشتن آن امسال باشد، آن را در یک جا جمع کرده و به اصطلاح خود ما «قنوده» می‌کنند، بعد از آنکه قنوده‌ها خشک شد، آن را برای ذخیره گوسفندان در زمستان به خانه‌های خود ببرند، همین کوچی‌ها که حاکمیت از آنها پشتیبانی می‌کردند، بی‌باکانه گوسفندان را بالای قنوده‌های

معیار اسلامی است و می فرماید: «مردم ما این افتخار را دارد که با پای برهنه و دست خالی به چهارده سال مبارزه آشتی ناپذیر علیه دشمن ادامه داده است؛ امروز هیچ فردی ادعا کرده نمی تواند که مناطق ما آزاد نبوده، ولایات ما آزاد نبوده، و اینها مبارزه نکردند و شهید ندادند و... زمانی که کابل آزاد شد، آنها به چشم سر دیدند که ما جهاد کردیم، ما همه جا هستیم و اکثریت قاطع کابل در دست مردم هزاره است، دیگر کسی گفته نمی تواند ما دو یاسه فیصد هستیم، حالا که آنها نمی توانند از هویت سیاسی و هویت نیرومند نظامی، انکار کنند نمی خواهند به اساس نفوس ما، به اساس واقعیت که وجود دارد به ما سهم بدهند.»

پس ملتی که اساسی ترین نقشی را در آزاد سازی افغانستان داشته است، چگونه امکان دارد که در تعیین سرنوشت خود سهم نداشته باشد و حقوق سیاسی، ملی، اجتماعی و مذهبی اش پایمال شود.

استاد شهید نه تنها تثبیت حقوق ملیت هزاره را فریاد می کرد، بلکه تثبیت حقوق از دست رفته همه ملیت های ساکن در افغانستان را می خواست و عدالت را در همین می دانست که همه

اقوام به حقوق خود برسند، و هیچ کس به جرم آنکه از فلان قومند نباید از حقوق خود محروم بمانند و می فرمود: «ما مردم افغانستان هیچ نژادی را نمی خواهیم نفی کنیم، ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است و دیگر اقوام هستند، همه اینها بیایند برادروار در این مملکت زندگی کنند و هرکس به حقوق شان برسند، و هرکس در باره سرنوشت خود تصمیم بگیرد، این حرف ما است. و هرکسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد و دیگران را نفی بکنند این فاشیستی است و این خلاف رسوم بین المللی است.»

و هم می فرمود: «خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است، ما حقوق ملیت های محروم را می خواهیم و از آن دفاع می کنیم. ما حقوق همه مردم افغانستان را طبق نفوس و به تناسب حضورشان در صحنه جهاد می خواهیم... تا توافق همه ملیت ها گرفته نشود، یک دولت پایدار در افغانستان به وجود نمی آید، و هر ملیتی به تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور در سرنوشت سیاسی خود سهم باشند.» استاد در مورد حقوق از دست رفته

زنان که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند می‌فرماید: «زنان از کلیه حقوق انسانی برخوردار هستند، و می‌توانند در همه عرصه‌های حیات اجتماعی - سیاسی کشور فعال باشند، انتخاب شوند و انتخاب کنند. این عادلانه نیست که مردان حق شرکت در انتخابات داشته باشند ولی زنان از این حق مسلم انسانی و اسلامیشان محروم باشند، هم حق دارند که در انتخابات شرکت نمایند.»

هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است. ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری، تفاخر و افزون خواهی غربی نباشد، و کلیه مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و رنگ و زبان، برادرند و برابر زندگی کنند، و حقوق حقه تمامی ملیت‌های افغانستان تأمین گردیده و آنها بتوانند متناسب با میزان حضور و نقششان در جهاد چهارده ساله ضد روسی در تعیین سرنوشت سیاسیشان سهم باشند.

مساویانه است و می‌فرماید: «ما معتقدیم که در گذشته افغانستان، حکومت اسلامی و یا قانونی که طبق خواسته قاطبه مردم بوده و یک نظام عادلانه اسلامی را در کشور عزیز ما برقرار کرده باشد، به وجود نیامده است. حالا بعد از چهارده سال مبارزه مسلحانه که مردم قهرمان افغانستان این افتخار بزرگ را در دنیا کسب کرد که ابر قدرت شرق را به زانو درآورد و متلاشی ساخت، باز هم به مشکل عدم حکومت قانونی و عادلانه مواجه هستیم، بدون شک که در افتخارات جهاد تمام مردم افغانستان اعم از زن و مرد، پیر و جوان، و اقوام مختلف اعم از ازبک، تاجیک، پشتون، هزاره، بلوچ، نورستانی همه و همه شرکت داشتند و هیچ کس ادعا نمی‌تواند بکند که در اینجا قومی، نژادی یا حزبی، به تنهایی این افتخار را برای مردم افغانستان کسب کرده است.»

اگر از آغاز کردن جهاد، مبارزه کردن به خاطر آزادی و آزاد نمودن مناطق حساب کنیم، همه احزاب و اقوام در افتخار آن شریک بوده‌اند، اگر مهاجرت را حساب کنیم، باز می‌بینیم که همه شریک بوده‌اند؛ لهذا وقتی که این مسأله مسلم است و از سوی دیگر هیچ گاه نظام عادلانه‌ای خالی از تبعیض و ظلم در

استاد شهید در تطبیق و پیاده کردن عدالت اجتماعی، تمام نقطه اتکایش روی استحقاق و رعایت حق به طور

افغانستان وجود نداشته و پایه‌های تبعیض و ظلم و بی‌عدالتی در نظام‌های گذشته کشور گذاشته شده است، طبیعی است که بعد از چهارده سال جهاد، همه اقشار مردم می‌خواهند که مطابق موازین اسلامی و بر مبنای عدالت اجتماعی، نظام دلخواه‌شان را به وجود بیاورند و همه در به وجود آوردن نظام و حکومت، در اداره آینده و آبادی مملکت سهیم و شریک باشند.

هم اکنون به راز این مطلب می‌توانیم پی ببریم که سیاف و مسعود و ربانی، چرا در کابل جنگ‌های خانمان پسرانداز را بالای مردم مظلوم، تحمیل نمودند، و غرب کابل نقاط مسکونی مردم ما را به تل خاکی درآوردند؟ و طالبان چرا کمر به نابودی ما بسته و خود را به دروازه‌های هزارستان اسلامی رسانده‌اند؟ و تن به مذاکره نمی‌دهند؟ راز مطلب این است که در بحث عدالت، آنچه که بیشتر می‌تواند صفاها را آراسته کرده و جهت‌گیری‌ها را مشخص نماید، همین عدالت اجتماعی است نه سایر اقسام عدالت. زیرا در ظرفیت تحقق عدالت اجتماعی هر صاحب حق به حق خود باید برسد، در این صورت صاحبان ناز و نعمت و دست پروردگان تنعم زیان می‌بینند،

و منافع آنانی که از تصرف و تملک حقوق دیگران، به نان و نوایی رسیده‌اند، به خطر می‌افتد، و ریشه تضادها، خصومت‌ها، و جهت‌گیری‌های «ملاء» و «مُترَف» و مستکبرین در برابر پیامبران الهی، به توحید اجتماعی و عدالت اجتماعی برمی‌گردد.

زیرا تا سخن از این است که خداوند عادل است یعنی جهان را روی ستون‌های عدل استوار کرده و قانون عادلانه وضع نموده و در قیامت هر کسی را مطابق کار و تلاش او از نیک و بد، کیفر می‌نماید و پاداش می‌دهد؛ و تا سخن از این است که فرد باید نسبت به خود نیز عدالت را مراعات نماید و به تہذیب نفس و تزکیه پردازد، و غرایز نفسی را متعادل نماید، کدام زیانی متوجه انحصارگران و ظالمان اجتماعی نمی‌شود؟ اما آنگاه که انحصار و تبعیض با اشکال گوناگون آن زیر سؤال رود و نفی شود، و از حق پرسیده شود، این برای صاحبان قدرت و طبقات انحصارگر که به ناحق خود را بالا برده‌اند، مشکل و سنگین تمام می‌شود و تحمل نمی‌توانند و دیوانه‌وار دست به اسلحه می‌برند و....

استاد شهید اگر از حقوق از دست رفته کتله‌های بزرگ از اقوام مظلوم

ساکن در افغانستان سخن نمی‌گفت، و راهب‌گونه در کسب مسجدی می‌نشست و به عبادت فردی می‌پرداخت و منافع شخصی خود را دنبال می‌کرد، نه سیاف با او طرف می‌شد، نه مسعود و ربانی و نه ملا عمر آخوند و نه هیچ یک از سبیل‌های ضد عدالت اجتماعی. چنانچه کسان دیگری که داعیه رهبری مردم را دارند، ولی از دور هم دست‌شان را در این آتش گرم نکرده‌اند و از رنج و محرومیت مردم ما به کلی بی‌خبرند، چگونه آرام و بدون جنجال زندگی می‌نمایند و با هیچ عنصر و سبیل

ضد عدالت طرف هم نیستند. برای آنهایی که به ناحق در طبقات بالای اجتماع قرار گرفته‌اند، بسیار دشوار است که یک قوم ذلیل و زبونی که سال‌ها برده‌وار زندگی کرده و کمر به خدمت اشرافیت بسته‌اند، یک مرتبه قسامت راست نمایند که دیگر ذلت و نوکری نمی‌خواهیم، بلکه می‌خواهیم که همانند شما مساویانه به حقوق خود برسیم، و این ایثار و فداکاری‌ها از این جهت برای مردم مالذت بخش است که روی انگیزه عدالت خواهی و حق خواهی است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز مطالعات و تحقیقات اجتماعی